

تحلیلی نو از دلالت مطلق و عام با رویکرد تقسیم اطلاق و عموم

به اقتضائی و فعلی

سید محمدعلی حسینی^۱

چکیده

اصاله الاطلاق و اصاله العموم را می توان پرکاربردترین اصول لفظی دانست که تمسک به آنها سهم گسترده ای در فرایند استنباط فقهی دارد. گرچه این دو ظهور هم مانند سایر ظهورات، ریشه عقلانی دارند و طبعا نباید پیچیده و غامض باشند، اما سعه و ضیق دلالت و حجیت آنها فقیهان را با چالش هایی مواجه کرد. از این رو در مباحث اصولی به تحلیل فرایند این دلالت پرداختند. اصولیین معاصر، دلالت و حجیت اطلاقات را از طریق مقدمات حکمت با هدف کشف مراد جدی یا معذوریت عقلی یا عقلانی، تبیین کرده اند. در عمومات نیز مسیر مشابهی را بر مبنای اصل تطابق میان مدلول استعمالی و مراد جدی پیموده اند.

تحلیل مشهور از دلالت اطلاقات و عمومات، با اشکالاتی مواجه هستند که در این نوشتار به هشت اشکال اشاره شده است و اثبات می گردد که این تحلیل و همچنین برخی نظریات موجود دیگر در بسیاری از موارد، صحیح نیستند.

سپس با الهام از برخی اشارات اصولیین نظیر شیخ انصاری و محقق خراسانی قدهما تحلیلی نو و نظریه ای جدید از کیفیت دلالت اطلاقات و عمومات بر مبنای تقسیم آنها به خطابات فعلی و اقتضائی و تفاوت مفاد آنها ارائه گردیده است. اجمالا می توان گفت بسیاری از اطلاقات و عمومات در مقام تاسیس اصل عملی خاص نسبت به عناوین ماخوذه در خطابات هستند و لزوما در مقام

^۱. مدرس سطح عالی حوزه علمیه مشهد hosseini@gmail.com ۳۶۴

کشف از واقع نیستند.

همچنین به آثار متعدد این تحلیل در تمسک به اطلاقات و عمومات در مسائل مستحدثه، شبهات مصداقیه و مفهومیه خاص، حجیت بعد از تقیید و تخصیص، احراز مقام بیان، عدم تاثیر احتمال قرائن متصله نظیر ارتکاز و ... پرداخته می‌گردد.

کلمات کلیدی: اطلاق، عموم، اقتضائی، اصل اولی، مقدمات حکمت، مراد جدی، حجیت.



ظهور اطلاقی، مهم‌ترین و پرکاربردترین اصل لفظی در استنباط فقهی است. به‌خصوص در دلالت‌های فقهی قرآن کریم به‌عنوان مهم‌ترین منبع معرفت دینی، نوعاً از ابزار اطلاق استفاده می‌گردد. پس تحکیم و تنقیح مبانی این دلالت و تحلیل فرآیند آن، بسیار حائز اهمیت است. اگر کشف دامنه دلالت در ادوات عموم نیز متوقف بر جریان اطلاق و مقدمات حکمت باشد، اهمیت مطلب مضاعف می‌گردد. به هر صورت، اصالت عموم نیز از اصول لفظی مهم و پرکاربرد در فرآیند استنباط است. به‌نظر می‌رسد نظریه مشهور در تحلیل اصاله الاطلاق و اصاله العموم با خلأها و اشکالات مهمی مواجه است. در این نوشتار، پس از بیان تحلیل مشهور از اصالت اطلاق و اصالت عموم و اشکالات و خلأهای این نظریه، نظریه دیگری مطرح می‌شود و تفاوت‌ها و آثار عملی این نظریه نیز بررسی می‌گردد.

نظریه مشهور در تحلیل دلالت اطلاقی

تبیین مشهور از دلالت اطلاقی با تقریر شهید صدر، طی سه مرحله چنین است که:

- ۱- متکلم در خطابات شرعی در مقام بیان تمام مراد جدی خویش است و مقصودش را به‌صورت کامل بیان می‌کند. پس «کل ما یریده المتکلم، یقوله». یعنی هر قیدی که در مقصود و مرادش موثر باشد را در کلامش ذکر می‌کند. کیفیت احراز این مرحله خواهد آمد.

- ۲- با فرض گزاره پیشین، عکس نقیض آن نیز صادق است که «ما لا یقوله، لایریده».
- ۳- پس اگر متکلم، قیدی را در کلامش (مدلول استعمالی) بیان نکرد، معلوم می‌شود که در مراد جدی‌اش نیز أخذ نشده و دخالت ندارد.

با توجه به آنچه گذشت، دلالت اطلاقی، یک دلالت سکوتی و مبتنی بر ظهور حال متکلم در تطابق بین مراد استعمالی و مراد جدی او است؛ که از طریق مقدمات حکمت اثبات

می‌شود و می‌توان آن را در قالب یک قیاس شکل اول، بدین ترتیب بیان کرد که:
صغری: فلان قید را متکلم بیان نکرده است (این صغری در کلمات اصولیین با عبارت
 عدم نصب قرینه و «ما یصلح للقرینة علی التقیید» بیان می‌گردد).
کبری: و هرآنچه را که بیان نکرده، در مراد جدی او دخیل نیست (تعبیر «کون المتکلم
 فی مقام بیان تمام المراد» اشاره به این کبری دارد).

نتیجه: پس این قید، در مراد جدی متکلم، دخیل نیست (صدر، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۹۳ - ۹۵).

یک بخش مهم و دشوار استفاده از این تبیین، احراز کبری است که واقعاً متکلم در
 مقام بیان تمام مرادش بوده است. به‌خصوص که دلالت اطلاقی، حیثی است و ممکن
 است متکلم از جهاتی در مقام بیان باشد؛ اما از جهت خاصی که مورد تمسک است، در
 مقام بیان نبوده باشد.

برای احراز این امر، نوعاً اصولیین می‌گویند که اصل، این است که متکلم در مقام
 بیان تمام مراد خویش از جمیع جهات بوده است. در توضیح این اصل، دو بیان وجود
 دارد. صاحب کفایه می‌فرماید: عقلاء در هر حیثی که عنوان مأخوذ در متن، شامل آن
 شود، به اطلاق متن تمسک می‌کنند؛ مگر آنکه قرینه‌ای باشد بر اینکه که متکلم از حیث
 مورد نظر در مقام بیان نبوده است. این رویه عقلانی، مورد امضای شارع است (آخوند
 خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۸۸). روشن است که این بیان، تحلیلی از چرایی این رویه
 عقلانی ارائه نمی‌دهد. شهید صدر با این پیش‌فرض که اصول عقلانی، تبعدی نیستند و
 بر نکته کاشفیت نوعیه استوار هستند، سعی می‌کند مبنای این اصل عقلانی را نیز توضیح
 دهد. ایشان می‌فرماید: ظاهر حال متکلم جدی (به‌خصوص در مقام بیان حکم شرعی)
 این است که می‌خواهد مقصودش را به‌طور کامل بیان کند و قصد اهمال و اجمال، خلاف
 ظاهر حال او است (هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۴۱۷).

اشکالات نظریه مشهور از اصاله الاطلاق

تحلیل مشهور از دلالت اطلاقی، حداقل با هشت اشکال مواجه است.

اشکال اول: رویه شارع در اعتماد به قرائن منفصله

شارع در بیان احکام شرعی، رویه‌ای خاص دارد و آن اتکاء بسیار گسترده به مقیدات و مخصّصات منفصل است؛ تا آنجا که مشهور شده است که: «ما من عام الا وقد خص». با توجه به این رویه شارع، احراز کبرای قیاس مذکور جز در نصوص و احکام تقریباً جزئی (که مقید منفصل ندارند)، نوعاً ممکن نیست. این مشکل در تمسک به قرآن کریم، جدی‌تر است. فاضل نراقی می‌گوید: «ان الخلاف فی اعتبار ظواهر الكتاب قليل الجدوى؛ اذ لیست آية متعلقة بالفروع او الاصول الا وورد فی بیانها او فی الحكم الموافق لها خبر او اخبار كثيرة، بل انعقد الاجماع علی اکثرها. مع ان جل آیات الاصول و الفروع بل کلها مما تعلق الحكم فیها بامور مجملة لا يمكن العمل بها الا بعد اخذ تفصیلها من الاخبار» (نراقی، بی‌تا، ص ۱۵۶). حاصل کلام اینکه، قرآن کریم در فقه، عملاً کاربرد چندانی ندارد؛ زیرا در ضروریات و مسلمات مورد اتفاق، نیازی به استدلال قرآنی نیست و اجماع و ادله دیگر برای اثبات مدعا کافی هستند. اما در غیرمسلمات و ضروریات، دلالت‌های کتاب معمولاً مبتنی بر اصالت اطلاق^۱ است و با توجه به آنکه می‌دانیم بنای شارع در قرآن بر بیان جزئیات و تمام مراد خویش - به نحوی که برای غیر معصومین (ع) نیز قابل فهم باشد - نیست؛ اساساً این ظهور اطلاقی، منعقد نمی‌گردد.

شیخ انصاری این مطلب را در باب عبادات می‌پذیرد؛ اما نسبت به ابواب معاملات بی‌آنکه پاسخی به نکته فنی استدلال بدهد، صرفاً با اشاره به آیات متعددی که در فروع فراوان فقهی، مورد تمسک فقها قرار می‌گیرند، نتیجه کلام ایشان را براساس رویه فقها رد می‌کند

^۱ - در خصوص مواردی مانند «اوفوا بالعقود» (مائده، ۱) گرچه مشهور، قائل به عموم وضعی هستند. اما اولاً، عموم وضعی جمع محلی به «الف و لام» ف محل بحث و تأمل است. ثانیاً، همانطور که گذشت به نظر می‌رسد تمسک به عموم نیز متوقف بر تمامیت مقدمات حکمت است. ثالثاً، خواهد آمد که این اشکال مستقیماً به عمومات نیز وارد است.





(انصاری، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۱۵۵ - ۱۵۶). به هر صورت، این مطلب در مورد روایات مهمی که قواعد و اصولی را با دامنۀ شمول وسیع بیان می‌کنند و نوعاً می‌دانیم که خالی از مقید منفصل نیستند نیز صادق است. حاصل اینکه، در بسیاری از اطلاقات شرعی نمی‌توان گفت: ظهور حال شارع این است که در مقام بیان تمام مراد خویش است. اما آیا این به معنای اهمال و اجمال است؟! پاسخ این پرسش در ادامه خواهد آمد.

اشکال دوم: تخریب دلالت با ورود قرینه منفصله

حتی با فرض پذیرش ظهور حال متکلم در بیان تمام مراد، چنانچه مقید منفصلی وجود داشته باشد، نفس وجود این مقید منفصل، قرینه‌ای برخلاف آن ظاهر حال خواهد بود؛ یا به عبارتی، آن را تکذیب می‌کند و کاشف از این است که متکلم در مقام بیان جزئیات و تمام مراد خویش نبوده و به این ترتیب، ظهور اطلاقی، از اساس فرومی‌ریزد و حجیت این ظهور بعد از تقیید، سالبه به انتفاء موضوع است. این اشکال در تقریرات شیخ اعظم به این نحو بیان شده که:

«إنّه موقوف علی امرین:

أحدهما: انتفاء ما یوجب التقیید داخلاً أو خارجاً.

و الثاني: کونه وارداً فی مقام بیان تمام المراد.

و متی شککنا فی أحد الأمرین لا یحکم بالسرایة إلا أن یکون هناك ما یوجب ارتفاع الشک من أصل أو دلیل؛ فلو دلّ دلیل علی التقیید لا وجه للأخذ بالإطلاق، لارتفاع مقتضی الإطلاق، لا لوجود المانع عنه...» (کلانتری، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۲۵۹).

یعنی دلالت اطلاقی متوقف بر دو چیز است. نخست، نبود آنچه موجب تقیید باشد؛ چه به صورت متصل و داخل دلیل و چه منفصل و خارج آن. دوم، اینکه گوینده در مقام بیان تمام

مراد خویش باشد، و هر زمان در یکی از این دو امر، تردید شود، تمسک به اطلاق ممکن نیست؛ مگر آنکه اصل یا دلیلی برای رفع تردید باشد. پس، اگر دلیلی دلالت بر تقييد کرد، وجهی برای أخذ به اطلاق باقی نخواهد ماند و این از باب عدم مقتضی است؛ یعنی اصل دلالت اطلاق، مرتفع می‌شود نه وجود مانع از حجیت و أخذ به آن. صاحب کفایه در پاسخ به این مطلب شیخ فرموده: «ثم لا يخفى عليك أن المراد بكونه في مقام بيان تمام مراده مجرد بيان ذلك و إظهاره و إفهامه و لو لم يكن عن جد بل قاعدة و قانونا لتكون حجة فيما لم تكن حجة أقوى على خلافه لا البيان في قاعدة قبح تأخير البيان عن وقت الحاجة فلا يكون الظفر بالمقيد و لو كان مخالفا كاشفا عن عدم كون المتكلم في مقام البيان و لذا لا ينشمل به إطلاقه و صحة التمسك به أصلا فتأمل جيدا» (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۸۸).

یعنی روشن است که مراد از «در مقام بیان تمام المراد بودن متکلم»، صرف بیان و اظهار مراد است. پس چه بسا مفاد آن، مراد جدی گوینده نیست؛ بلکه قصد گوینده، ابراز یک قاعده و قانون است، برای اینکه تا وقتی حجت قوی‌تر برخلافش نیامده، حجت باشد و این با آنچه در قبح تأخیر بیان از وقت حاجت گفته می‌شود، تفاوت دارد. لذا، اگر دسترسی به مقید ولو مخالف با مفاد مطلق پیدا شود؛ به این معنا نیست که متکلم در مقام بیان به این معنا (بیان قاعده و قانون اولی) نبوده است. لذا، حجیتش در غیرمورد تقييد، باقی خواهد ماند. سید حکیم در «حقائق الاصول» که حاشیه ایشان بر «کفایه» است، پاسخ صاحب کفایه را چنین جمع‌بندی می‌کند که: «حاصل إشکال المصنف (ره) علیه أن هذا يتم لو كانت المقدمة الأولى، كون المتكلم في مقام بيان المراد الجدّي. أما لو كانت كونه في مقام بيان المراد الاستعمالي و لو لم يكن عن جد، فوجود المقيد لا يكشف عن كون المتكلم في غير مقام البيان؛ لعدم التنافي؛ لا مكان مخالفة المراد الاستعمالي للمراد الجدّي. و دليل المقيد إنما



یکشف عن كون المراد الجدي هو التقييد لا المراد الاستعمالي. و حينئذ لا يكون العلم بالمقيد موجباً لانتفاء مقتضي الإطلاق و انما يكون معارضاً له مانعاً عن الأخذ بمقتضاه» (حكيم، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۵۸۸).

یعنی حاصل پاسخ محقق خراسانی به اشکال شیخ این است که اگر مقصود از مقدمه اول مقدمات حکمت این باشد که گوینده در مقام بیان تمام مراد جدی خویش باشد، اشکال وارد است؛ اما اگر مقصود، این باشد که در مقام بیان مراد استعمالی خویش باشد، ولو بدون قصد جدی، این اشکال وارد نیست؛ زیرا دلیل تقييد، فقط کاشف از این است که مدلول استعمالی، مراد جدی نبوده است. لذا، اصل دلالت اطلاقی را از بین نمی برد؛ بلکه فقط مانع حجیت آن خواهد بود. سپس، سید حکیم این پاسخ محقق خراسانی را به این بیان رد می کند که: «هذا و لكن يمكن أن يقال: إن المرادات غير الجدية ليست موضوعاً للأثار العقلانية و إنما الموضوع لها خصوص المرادات الجدية. و حينئذ فإذا كان ورود المقيد دليلاً على كون المتكلم في غير مقام بيان المراد الجدي لا مجال للحكم بالإطلاق و لا بغيره لخروج الكلام عن مورد الابتلاء. فالمقدمة التي يتوقف عليها الإطلاق و بها يثبت هي كون المتكلم في مقام بيان المراد الجدي. فيتم ما ذكره شيخنا الأعظم (ره) و يكون المقيد دائماً وارداً على المطلق رافعاً لمقتضيه من أصله» (حكيم، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۵۸۸)؛ یعنی مدلول استعمالی که مراد جدی نباشد، موضوع آثار نیست و آنچه موضوع حجیت ظهور است، مدلول تصدیقی ثانی و مراد جدی کلام است. پس، مقدمه اول از مقدمات حکمت، این است که متکلم در مقام بیان تمام مراد جدی خویش باشد. لذا، کلام شیخ انصاری که ورود مقید منفصل را رافع اصل دلالت اطلاقی دانست، صحیح است. تذکر این نکته شایسته است که دیدگاه سید حکیم که موضوع حجیت ظهور را ظهور جدی خطاب دانسته اند، گرچه موافق مشهور است

(صدر، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۱۸۵)، اما جای تأمل دارد. به نظر می‌رسد کارکرد متن قانونی همین است که معنای ظاهری آن، مبنای تعامل آمر و مأمور و حجت بر طرفین باشد. لذا، ظهور استعمالی کلام، مادامی که حجتی بر عدم اراده آن نباشد، حجت است. حجیت ظهورات با وجود ظن به خلاف (ظن به عدم اراده جدی) نیز مبتنی بر همین نکته است.

اشکال سوم: حیثی بودن اطلاق و تقیید

اطلاق و تقیید، حیثی است و ممکن است متکلم در مقام بیان همه جهات و ابعاد نباشد و صرفاً بیان یک یا چند جهت خاص را مدنظر داشته باشد. رَویۀ عملی فقیهان این است که در بسیاری از موارد، به اطلاق خطاب تمسک می‌کنند؛ در حالی که واقعاً احراز اینکه متکلم از آن حیث مورد تمسک نیز در مقام بیان بوده، دشوار، بلکه غیرممکن است. مثلاً در مورد معامله کالاهای قاچاق، بحث می‌شود که آیا بیع آنها نافذ است یا خیر؟ در این قبیل موارد، نوعاً به اطلاق ادله‌ای مانند «احل الله البیع» تمسک می‌شود؛ اما ممکن است گفته شود این آیه در مقام بیان حکم بیع از جهت شکلی و ماهیت قرارداد است و معلوم نیست که به جهاتی نظیر قاچاق هم نظر داشته باشد. صاحب کفایه برای توجیه این رَویۀ فقهی، می‌فرماید بعید نیست که در فرض شک در اینکه متکلم در مقام بیان از جمیع جهات است؛ گفته شود اصل، این است که گوینده در مقام بیان تمام مراد خویش است و مستند این اصل را با سه مقدمه بیان می‌نماید:

مقدمه اول: سیره عقلاء و رَویۀ مشهور و عام میان فقیهان، عمل به اطلاقاتی است که دلیلی برای انصرافشان به یک جهت خاص وجود نداشته باشد.

مقدمه دوم: برای دلالت اطلاقی، دو تقریب وجود دارد. یکی وضعی و دیگری براساس مقدمات حکمت. دلالت وضعی مبنای بسیار ضعیفی دارد و بعید است که مورد استناد همه آنها باشد. پس مستند آنها، همان مقدمات حکمت است.

مقدمه سوم: مقدمات حکمت جز با پذیرش این اصل، یعنی در مقام بیان تمام مراد بودن



متکلم، تمام نیست.

حاصل استدلال ایشان آن است که از یک سو، تمسک به این اطلاقات، رَویۀ عقلاء و فقیهان است و تحلیل دیگری جز این اصل که متکلم در مقام بیان تمام مراد خویش است، به ذهن نمی رسد (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۸۸). طبعاً تمامیت این استدلال، متوقف بر آن است که تحلیل قابل قبول دیگری برای این سیره وجود نداشته باشد. به هر صورت، ایشان تحلیلی در مورد منشأ و حدود و ثغور این سیره بیان نکرده است. همان طور که گذشت، شهید صدر با این پیش فرض که اصول عقلانی، تعبدی نیستند و همیشه بر یک کشف نوعی استوار هستند، تلاش کرده که منشأ این سیره را کشف کند. لذا، این رَویۀ عقلانی و فقهی را به ظهور حال متکلم مستند نموده، به این بیان که قصد اجمال و اجمال خلاف ظاهر حال متکلم است (هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۴۱۷). اما بیان شهید صدر نیز مورد قبول نیست؛ زیرا آنچه خلاف ظاهر حال تلقی می شود، اجمال و اجمال از جمیع جهات است. اما اینکه از یک یا چند جهت خاص در مقام بیان باشد، کاملاً طبیعی است و خلاف ظاهر حال او قلمداد نمی شود. به هر حال با تبیین ایشان، باید این ظهور حال در یک یک موارد، احراز شود و حقیقت این است که در بسیاری از موارد، قابل احراز نیست و حتی شواهدی برخلاف آن نیز وجود دارد. با وجود این، رَویۀ فقها و عقلاء همان است که محقق خراسانی فرموده که تا وقتی شاهد معتبری برای انصراف اطلاقات به جهتی خاص وجود نداشته باشد، به اطلاق متن خطاب تمسک می کنند. این فاصله میان رَویۀ عقلاء و فقیهان با تطبیق ضابطۀ مذکور می تواند شاهی بر نقصان تحلیل مشهور از دلالت اطلاقی باشد.

اشکال چهارم: احتمال قرائن متّصله

شهید صدر در بحث احتمال قرائن متّصله به خطاب، مدعای بسیار مهمی دارد. ایشان می فرماید: اصل عدم قرینه، تنها بر دو نکته استوار است. یکی وثاقت راوی و دیگری اصل عدم غفلت. برخی از قرائن هستند که نه توجه و التفات و نه وثاقت راوی، مقتضی نقل

آنها نیستند. بدیهی است که این دو ابزار نمی‌توانند نافی چنین قرائنی باشند. مثلاً ارتکازات ظرف صدور نص، از این قبیل هستند. مثلاً ارتکاز بر عدم وجوب و حرمت یک فعل می‌تواند در ظهور عرفی امر و نهی به آن مؤثر باشد. اما راویان، لزومی نمی‌دیدند که ارتکازات عصر خویش را که برای سایرین نیز بدیهی می‌شمردند (هرچند در معنای روایت اثرگذار باشند)، نقل کنند. لذا، اگر ارتکازی به تدریج تغییر کند، ممکن است مفهوم عرفی احادیث نگارش‌یافته از پیش نیز متفاوت شود. همچنین احتمال انصراف در ظرف صدور وجود دارد. پس، اگر وجود چنین قرائنی به نحو عقلانی محتمل باشد؛ نمی‌توان احتمال آنها را نفی کرد؛ زیرا با احتمال چنین ارتکازی، اساساً مدلول استعمالی متن قابل کشف نیست و مثلاً ظهور اطلاقی از اساس منعقد نمی‌شود؛ زیرا شرط انعقاد دلالت اطلاقی، عدم وجود قرینه و «ما یصلح للقرینه علی التقیید» است؛ و با وجود احتمال ارتکاز بر تقیید، این شرط، قابل احراز نیست (صدر، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۱۸۵-۱۸۷). این بیان شهید صدر با توجه به تحلیل مشهور از فرآیند دلالت اطلاقی، فنی و صحیح است. اما واقع امر، این است که خلاف سیره عقلاء و فقهاء در مواجهه با متون قانونی است و حتی چه بسا خود شهید صدر نیز در فقه به لوازم این بیان، پایبند نباشد. مثلاً همه فقیهان از جمله شهید صدر وقتی با امر یا نهی مواجه می‌شوند، ظهور آنها در حکم الزامی را می‌پذیرند؛ در حالی که باید در هر مورد، ابتدا احتمال وجود ارتکاز بر عدم الزام را نفی کنند. در این جهت، فرقی نیست که ایشان دلالت امر و نهی بر وجوب و حرمت را مستند به وضع بدانند یا اطلاق. چون ارتکاز محتمل، هم می‌تواند قرینه تقیید باشد و هم استعمال مجازی؛ و به هر صورت بدون نفی احتمال ارتکاز، مدلول استعمالی فعل امر منقح نمی‌شود. البته با مبنای میرزای نائینی که الزام را حکم عقل و موضوع آن را طلب مولی بدون احراز ترخیص می‌داند، نیازی به نفی احتمال ارتکاز نیست. همچنین، نوعاً برای صحت و لزوم بیع معاطاتی، به اطلاق «احل الله البیع» (بقره، ۲۷۵)^۱ تمسک می‌شود. اما واقعاً این احتمال وجود دارد که ارتکاز مخاطبین در عصر نزول قرآن بر این بوده

^۱ - البته برخی از فقیهان، تمسک به این آیه را از این جهت که در مقام بیان تمام المراد نیست، انکار کرده‌اند. اما آنها نیز عملاً به احتمال ارتکاز، وقعی ننهادند.

باشد که بیع بدون ایجاب و قبول لفظی مفید ملکیت لازمه نیست (به خصوص با توجه به فتوای مشهور میان فقیهان). طبعاً با وجود چنین احتمالی، تمسک به اطلاق «احل الله البیع» موجّه نخواهد بود. همچنین است تمسک به «اوفوا بالعقود» (مائده، ۱) و «احل الله البیع» (بقره، ۲۷۵) برای اصل لزوم در بیع یا عموم قراردادها.

اشکال پنجم: لزوم کذب از قرینه منفصل

لازمه اعتماد به قرائن منفصله، نوعی کذب و خلاف واقع و باطل بودن ذوالقرینه است و لذا، در رویه های عقلانی، اعتماد به قرینه منفصل، متعارف نیست (جز در قوانین، که خواهد آمد). البته گاهی به جهاتی از جمله غفلت گوینده از آثار سعه و ضیق کلامش یا تکیه بر قرائن پیش گفته به عنوان ارتکاز یا اطمینان از عدم انتقال مخاطب به لوازم کلام، قیود واقعی مراد جدی به صورت متصل بیان نمی شوند؛ اما به هر صورت، قابل انکار نیست که اطلاقات شرعی با تبیین مشهور، مصداق کلام خلاف واقع، باطل و کذب هستند. اینکه گفته می شود با ورود قرینه منفصل، خطاب مطلق از حجیت ساقط می شود نیز به همین معنا است. یعنی بعد از ورود قرینه بر خلاف واقع و باطل بودن ظاهر خطاب مطلق، نمی توان به آن عمل کرد. اینکه کسی همه این مطلقات را حمل بر کذب ناشی از مصلحت کند هم ظاهراً نیاز به رد ندارد.

اشکال ششم: عدم حجیت در شبهات مفهومیه مقید منفصل

قریب به اتفاق اصولیین، در شبهات مفهومیه مقید منفصل دائر بین اقل و اکثر، به خطاب مطلق تمسک می کنند. مثلاً اگر شارع بگوید «اکرم العالم» و در خطاب منفصلی بگوید «لا تکرّم الفاسق» و مفهوم فاسق، مردد باشد میان خصوص فاعل کبیره یا اعم از کبیره و صغیره؛ فقها و عقلاء به اطلاق یا عموم خطاب اول تمسک می کنند و وجوب اکرام عالم فاعل صغیره را نتیجه می گیرند. اما حقیقت این است که طبق تقریر مشهور، بعد از آنکه مقیدی بیان شد و معلوم شد که متکلم در مقام بیان تمام مراد خویش نبوده، ظهور

اطلاقی از اساس فرومی‌ریزد و کاشفیتی در حیطة اجمال ندارد تا بتواند حجت باشد. این مطلب (عدم کاشفیت)، مورد التفات بعض محققین قرار گرفته است. لذا، یا مانند آیت‌الله شبیری زنجانی اساساً حجیت اطلاقات و عمومات را در این حالت منکر شده‌اند (شهیدی‌پور، بی‌تا، ج ۴، ص ۶۰۲) و یا پذیرفته‌اند که سیره عقلاء بر تمسک اطلاق و عموم است، بدون آنکه کاشفیت از مراد جدی متکلم داشته باشند (شهیدی‌پور، بی‌تا، ج ۴، ص ۶۰۲).

اشکال هفتم: تمسک به اطلاقات در مسائل مستحدثه

به‌طور کلی، تمسک به اطلاقات در مسائل مستحدثه با مشکلی مواجه است. مثلاً در بحث رؤیت هلال، رؤیت با چشم مسلح قطعاً مصداق عرفی رؤیت است؛ اما بسیاری از فقیهان، آن را برای اثبات ماه جدید کافی ندانسته‌اند؛ زیرا ممکن است قید مسلح نبودن چشم، دخیل در مراد جدی شارع بوده باشد؛ اما از آنجا که در آن زمان، تصویری از چشم مسلح وجود نداشته، نسبت به بیان آن سکوت کرده باشند و سکوت از بیان چنین قید عجیب و مستغربی، خلاف حکمت نبوده است. پس، سکوت از این قید، لزوماً کاشف از عدم دخالتش در مراد جدی شارع نیست. ممکن است گفته شود عدم بیان قید از سوی آنها موجب اغراء به جهل مکلفین در دوره‌های متأخر می‌شود. اما در پاسخ باید گفت استظهار اطلاق، ناشی از عدم دقت شنونده است، والا اگر دقت شود، روشن می‌گردد که اطلاق خطابات در این قبیل امور، قابل تمسک نیست. این اشکال عام، خلأ بزرگی را پیش روی فقه می‌گذارد؛ زیرا مهم‌ترین مرجع فقیهان در مسائل مستحدثه، اطلاقات و عمومات هستند و در نبود آنها ناگزیر از مراجعه به اصول عملیه خواهند بود. با توجه به این اشکال، تقریباً در هر امر مستحدثی که احتمال حکمی برخلاف عنوان مطلق و عام، عقلایی و معتنی به باشد، تمسک به اطلاقات، ناتمام خواهد بود و این چیزی است که نوعاً فقیهان در مقام عمل به آن ملتزم نمی‌شوند. مثلاً در تحدید سفر شرعی با وسایل نقلیه امروزی، تطبیق احکام ربا بر معامله با شخصیت حقوقی مانند بانک، تعلق خمس به پول‌های اعتباری مانند اسکناس و

حساب‌های بانکی، تفاوت دیه زن و مرد و... البته ممکن است افرادی به این امر، ملتزم شوند؛ اما به نظر می‌رسد پذیرش چنین امری در نصوصی که حکم قانون در شریعت خاتم دارند، یک نقطه ضعف در بیان قانون محسوب می‌گردد.

اشکال هشتم: عدم دلیل بر حجیت

شیخ انصاری در بحث حجیت ظواهر، در بیان ضابطه برای صغرای حجیت ظهور می‌فرماید: «الامور المعتبرة عند أهل اللسان في محاوراتهم بحيث لو أراد المتكلم القاصد للتفهيم خلاف مقتضاها من دون نصب قرينة معتبرة، عدّ ذلك منه قبيحا» (انصاری، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۱۳۵). یعنی آنچه ایشان مصداق ظهور و موضوع حجیت ظهور می‌داند، مواردی است که اگر مراد جدی، مطابق آن نباشد و قرینه معتبری هم بر آن نیامده باشد؛ این نحوه تکلم از گوینده، قبیح و خلاف حکمت شمرده شود. طبعاً این قبیل از ظهورات، حجت هستند و می‌توان گفت حجیت آنها از باب حجیت اطمینان است به اینکه شارع در بیان مرادات خویش، رویه غیر حکیمانه اتخاذ نمی‌کند. همچنین، ایشان در بحث حجیت ظواهر کتاب در مقابل روایات نهی از تفسیر به رأی، می‌فرماید: «انّها لا تدلّ علی المنع عن العمل بالظواهر الواضحة المعنی بعد الفحص عن نسخها و تخصیصها و إرادة خلاف ظاهرها في الأخبار؛ إذ من المعلوم أنّ هذا لا یسمی تفسیراً؛ فإنّ أحدا من العقلاء إذا رأى في كتاب مولا أنّه أمره بشيء بلسانه المتعارف في مخاطبته له - عربياً أو فارسياً أو غيرهما - فعمل به و امتثله، لم يعدّ هذا تفسیراً؛ إذ التفسیر كشف القناع» (انصاری، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۱۴۲). یعنی مقصود از ظهورات، دلالت‌های واضح و روشن بوده؛ به نحوی که هیچ پرده و خفائی بر مراد جدی از آن نباشد. عمل به این ظهورات روشن از قرآن کریم پس از فحص از نسخ و تخصیص و اراده خلاف ظاهر در اخبار، مصداق تفسیر نیست. لذا، روایات نهی از تفسیر به

رای، شامل آنها نمی‌شود. لذا برخی از محققین، حجیت ظهورات را صرفاً در مواردی که کاشفیت اطمینانی از مراد جدی داشته باشند؛ می‌پذیرند و سایر ظهورات را از باب انسداد، مبنای عمل قرار می‌دهند. می‌توان گفت، اساساً دلالتی که کشف واضح و قابل اطمینان از مراد شارع نداشته باشد، ظهور نیست؛ بلکه مصداق اجمال است و اجمال به معنی تساوی طرفین نیست. بلکه همین مقدار که اراده معنای دیگر از کلامی، خلاف حکمت و قبیح نباشد، برای اجمال آن کافی است. به هر صورت دلیل حجیت ظهور، سیره است و قدر متیقن آن، همان ظهورات واضح الدلاله است که کاشف اطمینانی از مقدار جدی هستند. با این مقدمه، وقتی به تمسک‌های فقیهان به اطلاقات و حتی عمومات مراجعه می‌شود؛ به نظر می‌رسد تطبیق دلیل حجیت ظهور بر بسیاری از این موارد، حقیقتاً دشوار است. به عنوان مثال، در تمسک به اطلاق و عموم برای فرد نادر می‌توان گفت اگر متکلم، شمول خطاب نسبت به فرد نادر را جدا اراده نکند؛ اما به غرض تسهیل در امر تعلیم از بیان آن خودداری نماید، لزوماً خلاف حکمت و قبیح نیست، بلکه اساساً تمسک به اطلاقات و عمومات و به طور کلی، اصول لفظیه برای حالات شک در مراد جدی است؛ در حالی که دلیل مذکور برای حجیت ظهور، مختص دلالت‌های اطمینانی است.

توسعه اشکالات به دلالت عمومات

همان‌طور که گذشت، غالب اشکالاتی که به تبیین مشهور از اصاله الاطلاق وارد است، به اصاله‌العموم نیز وارد می‌شود. لذا، تطبیق این اشکالات بر تمسک به عمومات نیز بررسی می‌شود. عموم در اصطلاح غالب اصولیین، عبارت است از دلالت بر شمول که مستند به لفظ و مدلول تصویری الفاظ یعنی ادوات عموم باشد. طبعاً با اصل تطابق میان مدلول تصویری و مدلول استعمالی و مدلول استعمالی و مراد جدی، می‌توان مراد جدی متکلم را کشف کرد. در میان اصولیین، بحثی مطرح است که آیا تمسک به عمومات، متوقف بر جریان مقدمات



حکمت است یا خیر؟ مشهور اصولیین مانند محقق خراسانی، سید خوئی و شهید صدر دلالت ادوات عموم بر شمول حکم را بی‌نیاز از مقدمات حکمت دانسته‌اند (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۵۴؛ خوئی، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۲۹۱؛ صدر، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۲۴۴). آنها قائل هستند که وقتی متکلم می‌گوید «اکرم کل عالم»، چنانچه شک شود که آیا مثلاً عالم فاسق هم واجب‌الاکرام است، برای رفع این شک به سکوت متکلم از قید عدالت تمسک نمی‌شود؛ بلکه به وجود ادوات عموم، احتجاج می‌گردد. در مقابل، میرزای نائینی بر این باور است که تمسک به عمومات بدون جریان مقدمات حکمت، مقصود را ثابت نمی‌کند. به نظر می‌رسد حق با میرزای نائینی است؛ زیرا گرچه در نگاه ابتدایی به نظر می‌رسد وجود ادوات، برای اثبات شمول حکم کافی است، اما حقیقت این است که اگر تشکیک شود که شاید گوینده در جمله «اکرم کل عالم» همه الفاظ را در معنای موضوع‌له استعمال نموده، اما مراد جدی او از لفظ عالم، عالم عادل بوده، پاسخ دقیقی برای نفی این احتمال، وجود ندارد؛ جز اینکه سکوت گوینده از قید عادل، کاشف از عدم دخالت این قید در مراد جدی او است و این، همان دلالت اطلاقی است. ادله‌ای که در مقابل ایشان اقامه شده نیز ناتمام هستند. به هر صورت، اگر تمسک به عمومات در طول دلالت اطلاقی و تمامیت مقدمات حکمت دانسته شود؛ اشکالاتی که بر تبیین مشهور از اصل اطلاق خواهد آمد، بدون بیان مستقل بر تمسک به عمومات نیز وارد خواهد بود. اما از آنجا که غالب اصولیین، دلالت بر عموم را بی‌نیاز از مقدمات حکمت می‌دانند، مناسب است تبیین مستقلی برای تطبیق اشکالات بر دلالت عمومات نیز ذکر شود (صدر، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۱۰۶). اصالة‌العموم بنابر تحقیق، عبارت است از اصل تطابق میان مراد استعمالی و مراد جدی که یک اصل عقلانی است. اصول عقلانی تبعدی نیستند؛ بلکه نکته آنها کاشفیت نوعیه است و نکته این کاشفیت نوعیه، ظهور حال متکلم است در اینکه «ما یقوله یریده». با این مقدمه، دو مبنای مشهور که مطابق رویه عقلاء نیز هستند، قابل توجیه نخواهد بود. اولاً، اصالة‌العموم برای کشف مراد جدی متکلم جاری نخواهد بود؛ زیرا با توجه به رویه خاص شارع در تکیه گسترده بر مخصصات منفصله در بیان مراد جدی (تا آنجا که گفته می‌شود «ما من عام الا و قد خص»)، چنین

ظهوری در حال شارع نیست. پس، حتی اگر تمسک به عمومات، نیازمند مقدمات حکمت نباشد نیز تمسک به عمومات و اجرای اصاله‌العموم ممکن نیست. ثانیاً، تمسک به عام در مابقی بعد از تخصیص، قابل توجیه نخواهد بود؛ زیرا به فرض که ظهور اولیه حال مولی تطابق مراد استعمالی و جدی پذیرفته شود؛ ورود مخصص منفصل، این تطابق را تکذیب می‌کند و بعد از ورود مخصص منفصل، تمسک به عام در مابقی، موجه نخواهد بود. اشکال‌های چهارم (احتمال قرائن متصل مانند ارتکاز)، پنجم (لزوم کذب) و ششم (عدم حجیت مطلقات در شبهات مفهومیه مقید دائر بین اقل و اکثر) نیز عیناً نسبت به عمومات وارد است. با توجه به این اشکالات و موانع، به نظر می‌رسد تمسک به اطلاقات و عمومات از باب کشف مراد جدی، به خصوص در مورد آیات قرآن و روایاتی که شمول گسترده‌ای دارند، با اختلالات جدی مواجه است. جالب آنکه برخی از مدافعین این نظریه از یک‌سو معتقدند که سیره عقلاء در عمل به ظهورات، امر تعبدی نیست و مبتنی بر نکته کاشفیت نوعیه است و بر همین اساس، به بیان از امام خمینی خرده گرفته‌اند (شهیدی‌پور، بی‌تا، ج ۴، ص ۸۰۰)؛ اما در مواردی که با نظریه مشهور نتوانسته‌اند دلالت عمومات و اطلاقات را توضیح دهند، حجیت بدون نکته کاشفیت را صرفاً براساس سیره عقلاء پذیرفته‌اند (شهیدی‌پور، بی‌تا، ج ۴، ص ۶۰۳).

دو نظریه رقیب

برخی از اصولیین، نتیجه مقدمات حکمت را نه کشف از مراد جدی متکلم، بلکه صرفاً تنجیز و تعذیر عقلی یا عقلانی دانسته‌اند. سید خوئی اطلاق را حکم عقل دانسته (خوئی، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۴۳۱) و امام خمینی آن را سیره عقلاء در مقام احتجاج شمرده است (امام خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۳۲۵).

نقد و بررسی

این دو نظریه به خصوص با تقریر عقلانی، فی‌نفسه معقول و صحیح هستند و بسیاری از اشکالات فوق را ندارند؛ اما اولاً، تحلیل روشنی نسبت به نکته حکم عقل و سیره عقلاء ارائه





نمی‌کنند. در حالی که سیره‌های عقلانی، تعبد صرف نیستند و پذیرش یک درک مستقیم و مستقل عقلی نیز بسیار مشکل است. ثانیاً، صاحبان این دو نظریه با پذیرش ابهامات گسترده در متونی که حکم قانون دین را دارند، صرفاً به بیان وظیفه مکلف و نتیجه تنجیزی و تعذیری متون، تمرکز نموده‌اند. طبعاً اگر نظریه‌ای بتواند معنای متن را به نحوی توضیح دهد که ابهامی در معنای آن باقی نماند و تعیین وظیفه مکلفین، مستند به خود معنای متن باشد، بر این دو نظریه تقدم خواهد داشت و پذیرش چنین تنجیز و تعذیر ظاهری، فرع ابهام در متن قانون است.

نظریه مختار

به عقیده نگارنده، دلالت‌های اطلاقی و همچنین عمومات بر دو گونه هستند. یک قسم از آنها با همان نظریه مشهور، تحلیل می‌شوند که در مقام بیان قانون واقعی و نهایی شارع می‌باشند. اما قسم دیگری از دلالت‌های اطلاقی و عمومات وجود دارند که در حقیقت، اصل و مقتضای قاعده اولیه در یک عنوان و به عبارت دیگر، حکم اقتضائی (به شرط عدم حجت و دلیل خاص) را بیان می‌کنند تا مرجع مکلف در حال شک باشد و مادامی که حجتی برخلاف آن واصل نشود، معیار عمل قرار گیرد. این معنا مشابه مدلولی است که از نصوص قاعده فراش مانند «الولد للفراش» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۴۹۱)، یا قاعده ید «من استولی علی شیء منه فهو له» (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۷، ص ۵۲۵) و امثال آنها استفاده می‌شود. مثلاً اگر شارع می‌گوید «احل الله البيع و حرم الربا» (بقره، ۲۷۵) یا «اوفوا بالعقود» (مائده، ۱) یا «الناس مسلطون علی اموالهم» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۲۷۲)، اصل اولی در بیع، ربا، عقد یا ملک را بیان می‌نماید که ارزش و اعتبار این اصل اولی، متوقف بر آن است که حجتی برخلاف آن واصل نشده نباشد. همچنین، وقتی می‌فرماید «لا تجسسوا» (حجرات، ۱۲) یا «لا یغتب بعضکم بعضاً» (همان)، حکم اولی عنوان تجسس یا غیبت را بیان می‌کند و مفاد آن مقید است به عدم حجت بر استثنائات. از همین قبیل است مواردی نظیر «کتب علیکم القصاص فی القتلی» (بقره، ۱۷۸) یا «و

اعلموا انما غنمتم من شيء فان لله خمسَه و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل» (انفال، ۴۱) یا «اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلاة» (نساء، ۱۰۱)^۱، «علی الید ما اخذت حتی تودیہ» (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱۴، ص ۸)؛ زیرا این آیات، حکم اولی قتل (که البته ظهور در قتل عمد دارد)، غنیمت، سفر و ید بر مال غیر را بیان می کنند. به عبارت دیگر، مفاد همه این عمومات و اطلاقات شبیه آیه «احلت لکم بهیمۃ الانعام الا ما یتلی علیکم» (انعام، ۱) هستند؛ با این تفاوت که قید «الا ما یتلی علیکم» در این آیه مورد تصریح است، اما معمولاً به وضوح ارتکازی آن اکتفاء می شود. سیره عقلاء در مقام قانون گذاری نیز همین است. ابتدا اصول و مواد کلی قانونی را بیان می کنند و هنگام بیان آن اصول کلی، در مقام بیان جزئیات و تبصره ها نیستند. اما این ارتکاز وجود دارد که اعتبار این اصول و مواد کلی، مادامی است که تبصره و تقییدی اثبات نگردد. لذا، باب تبصره و تقیید برای همیشه باز است؛ اما تا وقتی تبصره ای واصل نشود، همان ماده کلی، معیار عمل قرار می گیرد. مفاد این قسم از اطلاقات و عمومات، شبیه به اصل عملی نسبت به عناوین مأخوذه در خطابات است. می توان این نحوه از دلالت های اطلاقی یا عمومات را اطلاق و عموم اقتضائی (یعنی به شرط عدم عروض مانع و عنوان دیگر) نامید در مقابل اطلاق و عموم فعلی که حکم فعلی و نهایی (یعنی حتی با ترتب سایر عناوین) را بیان می کنند. البته شرایط عامی مانند وجود قدرت عقلی یا عدم اشتغال به امثال مزاحم اهم، جزء قیود ارتکازی همه خطابات هستند.

پیشینه نظریه مختار در کلام محققین

این تبیین در کلام شیخ اعظم و محقق خراسانی نیز مورد اشاره قرار گرفته است. در «مطارح الانظار» آمده است: «فالإطلاق حينئذ بمنزلة الأصول العمليّة في قبال الدليل وإن كان معدوداً في عداد الأدلّة دون الأصول، فكأنّه برزخ بينهما». یعنی اطلاق گرچه در عداد

^۱ البته در خصوص دلالت این آیه بر وجوب قصر اولاً و عدم اختصاص آن به فرض خوف، مباحثی وجود دارد که فعلاً ارتباطی به محل استشهاد ندارند.

امارات شمرده می‌شود؛ اما در مقابل دلیل مقید، به منزله اصل عملی در مقابل اماره است. گویی برزخی بین اماره و اصل است. صاحب کفایه نیز در عبارتی که ترجمه و توضیح آن در بیان اشکال دوم نیز بیان شد، فرمود: «ثم لا يخفى عليك أن المراد بكونه في مقام بيان تمام مراده مجرد بيان ذلك و إظهاره و إفهامه و لو لم يكن عن جد بل قاعدة و قانونا لتكون حجة فيما لم تكن حجة أقوى على خلافه لا البيان في قاعدة قبح تأخير البيان عن وقت الحاجة فلا يكون الظفر بالمقيد و لو كان مخالفا كاشفا عن عدم كون المتكلم في مقام البيان و لذا لا ينثلم به إطلاقه و صحة التمسك به أصلا فتأمل جيدا» (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۴۸). همچنین، شیخ انصاری در بحث شروط صحت شرط که یکی از آنها عدم مخالفت با حکم خدا است، در توضیح روایت «المؤمنون عند شروطهم الا شرطا احل حراما او حرم حلالا» (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۵۰) به این مشکل می‌پردازد که وقتی تقریباً همه شروط، حلال را حرام می‌کنند؛ فراز «حرم حلالا» به چه معناست؟ راه حل نهایی وی این است که ترخیص‌های شارع بر دو گونه هستند. دسته اول، ناشی از عدم انگیزه برای الزام و به یک معنا، ترخیص و اباحه لاقضائی است. طبعاً این قبیل ترخیص‌ها با الزام از ناحیه عناوین دیگری مانند شرط ضمن عقد، منافات ندارند. ایشان این قبیل ترخیص‌ها را حکم اقتضائی در مقام فعلی می‌نامد؛ به این معنا که با هرگونه عنوان الزامی، قابل جمع است. دسته دوم، ترخیص‌هایی که نه صرفاً به جهت عدم مقتضی برای الزام، بلکه ناشی از غرض خاص شارع و اهتمام او به آزادی مکلف در این امور، جعل شده‌اند؛ به نحوی که شارع، الزام و سلب آزادی مکلف در امور را حتی از سایر جهات مانند اشتراط ضمن عقد نیز بر نمی‌تابد. ایشان این دسته را حکم و ترخیص فعلی می‌نامد.

به عبارت دیگر، ترخیص‌هایی که ملاکشان لااقتضائی است، به صورت اقتضائی جعل می‌شوند. اما ترخیص‌های ناشی از وجود مقتضی و ملاک اقتضائی، به صورت حکم فعلی، تشریع می‌گردند. البته ایشان می‌فرماید: ظهور خطابات ترخیصی در بیان حکم اقتضائی است؛ به این معنا که حکم یک عنوان را با قطع نظر از عروض عناوین دیگر بیان می‌کند و در حقیقت، عدم الزام، ناشی از عدم انگیزه الزام است که طبعاً با الزام از جهت سایر عناوین مانند اشتراط ضمن عقد، منافاتی ندارد (انصاری، ۱۴۲۸ق، ج ۶، ص ۲۶). این تحلیل از مفاد خطابات ترخیصی، مورد استقبال دیگرانی هم نیز قرار گرفته و مثلاً شهید صدر در تعارض به نحو عموم من وجه میان دو خطاب الزامی و ترخیصی، براساس همین نکتهٔ اقتضائی بودن خطابات ترخیصی، معتقد است تقدم خطاب الزامی از باب جمع عرفی نیست؛ زیرا پیش فرض جمع عرفی، تعارض بدوی است؛ در حالی که مفاد خطاب ترخیصی، صرفاً حکم اقتضائی است. پس با خطابی که حکم الزامی را به جهت یک عنوان دیگر اثبات می‌کند، حتی تعارض بدوی هم ندارد (صدر، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۵۵۱). گرچه این التفات‌ها به خصوص در کلام شیخ انصاری و محقق خراسانی وجود دارد؛ اما به تبیینی جامع و دقیق منتهی نشده و در سایر مباحثشان انعکاس لازم را نداشته است.

تفاوت‌های نظریهٔ مختار با نظریهٔ مشهور

اطلاقات و عمومات اقتضائی با اطلاقات و عمومات فعلی، تفاوت‌هایی دارند.

تفاوت اول: عدم نیاز به احراز مقام بیان

اطلاق اقتضائی، متوقف بر احراز این مقدمه که گوینده در مقام بیان تمام مراد خویش و حدود و ثغور قانونش باشد، نیست. بلکه حتی با فرض قطع به عدم آن نیز قابل تمسک است. به این ترتیب، شبههٔ تمسک به اطلاقات و عمومات قرآن کریم و روایات عام با دامنهٔ شمول

بالا که روشن است در مقام بیان جزئیات نیستند، برطرف خواهد شد. همچنین، پاسخ یک نزاع مهم نیز مشخص می‌شود. برخی از فقها مثلاً در موارد شک در شرطیت اموری در صحت بیع، با تمسک به اطلاق «احل الله البیع» آن شروط را نفی می‌کنند؛ اما تمسک به «اقیموا الصلاة» را برای نفی اجزاء و شرایط محتمل، ناتمام دانسته‌اند؛ به این بیان که خطاب «اقیموا الصلاة» در مقام اصل تشریع است، نه بیان جزئیات و تمام‌المراد. به کلام ایشان، اشکال شده است که چه وجهی برای این تفصیل وجود دارد؟! اگر وجود قرائن منفصله، کاشف از آن است که متکلم در مقام بیان نبوده، باید در هر دو خطاب چنین باشد؛ والا در هیچ‌کدام نباید مانع تمسک به اطلاق باشد. (علیدوست، ۱۳۹۵) پاسخ این است که، میان اطلاق شمولی و بدلی، تفاوتی وجود دارد. خطاب شمولی، مناسب اطلاق اقتضائی و ضرب قاعده و قانون اولی است؛ زیرا وقتی مولی می‌گوید «احل الله البیع»، صدق این گزاره، متوقف بر آن است که یا اطلاق اقتضائی و یا فعلی از آن اراده شود. در غیر این صورت، گزاره، کاذب خواهد بود. ورود قرینه منفصل، کاشف از آن است که مراد از آن، اطلاق اقتضائی بوده است. اما در مثل «اقیموا الصلاة»، اساساً صدق این گزاره متوقف بر اطلاق اقتضائی یا فعلی نیست. یعنی ممکن است گوینده در این خطاب، صرفاً اصل وجوب صلاة را بیان کرده باشد. لذا، وقتی با دلیل دیگری، اجزاء و شرایطی برای صلاة بیان می‌کند، هیچ نحوه تکاذبی ولو با نگاه بدوی با مفاد «اقیموا الصلاة» ندارد. البته تا وقتی قیدی بیان نشود، عقل حکم می‌کند به کفایت هر آنچه مصداق صلاة باشد. اما این با مثل «احل الله البیع»، متفاوت است؛ زیرا مقتضای مدلول شمولی آن، صحت هر مصداق بیع است و دلیل مقید، نوعی تکاذب بدوی با خطاب مطلق دارد. البته در تفاوت سوم خواهیم گفت که این تکاذب، واقعی نیست.

تفاوت دوم: کشف از واقع و مراد جدی

اطلاق اقتضائی، کاشفیت از واقع به معنی حکم نهایی و فعلی ندارد؛ بلکه صرفاً اقتضاء یک عنوان و به تعبیر دیگر، وظیفه عملی مکلف را در برابر عنوان مذکور در دلیل

مطلق یا عام، روشن می‌کند و مشابه قاعدهٔ ید، قاعدهٔ فراش و امثال آنها خواهد بود.

تفاوت سوم: عدم تعارض واقعی با خطاب مقید و خاص

تعارض در اصطلاح اصولیین به دو قسم بدوی و مستقر، تقسیم می‌شود. تعارض بدوی گرچه با جمع عرفی، علاج می‌شود؛ اما یک تنافی و تکاذب واقعی، میان مدلول دو خطاب است. اما با توجه به آنچه گذشت، خطاب مطلق و عام با مقید و خاص، هیچ تنافی واقعی ندارند؛ زیرا مفاد اطلاق اقتضائی، صرفاً قانون اولی در خصوص یک عنوان است. به این معنا که در فرض عدم قطع یا اماره معتبر برخلاف مرجع مکلف قرار گیرد. پس، اگر در مورد قسمی از بیع یا ربا، حجتی بر حکم مخالف آیه شریفه وجود داشته باشد، مثلاً دلیل معتبری بر حلیت ربا بین والد و ولد یا بطلان بیع غرری دلالت کرد؛ هیچ‌گونه منافات واقعی (حتی بدوی) با مفاد آیه شریفه نخواهد داشت؛ زیرا حجت منفصل، وارد بر اطلاق آیه است و موضوع آن را (که همان عدم حجت بر حکم مخالف باشد) حقیقتاً از بین می‌برد.

تفاوت چهارم: شبهات مصداقیه و مفهومیه خاص

همان‌طور که گذشت، در شبهه مفهومیه مخصص منفصل دائر بین اقل و اکثر، مشهور اصولیین، مرجعیت اطلاقات و عمومات را قبول دارند؛ اما تبیین آنها به لحاظ فنی، قابل قبول نیست. همچنین، در شبهات مصداقیه خاص برخلاف مشهور متقدمین، حجت مطلقات و عمومات را نمی‌پذیرند. اما اطلاق و عموم اقتضائی با بیانی که گذشت، در هر دو مورد، حجت هستند. مثلاً بسیاری از شروط صحت در قراردادها مانند غرر یا ربوی نبودن قرض یا بیع و... با ادله منفصل از عمومات صحت قراردادها بیان شده‌اند. طبعاً این ادله منفصله، شبهات مفهومیه یا مصداقیه نیز دارند. در تمام شبهات، به عمومات و اطلاقات صحت عقود نظیر «اوفوا بالعقود» (مائده، ۱) تمسک می‌شود. البته این مطلب در مورد تقیید و تخصیصی است که به نحو حکومت و تفسیر نباشند. مثلاً در مورد آیه شریفه «إذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلاة» (نساء، ۱۰۱) با دو دسته از مقیدات مواجه هستیم.





دسته اول، روایاتی که مسافت شرعی را بیان می‌کنند، در حقیقت، به تفسیر عنوان ضرب فی الارض می‌پردازند. عنوانی که فی نفسه نیز مبهم است؛ زیرا قطعاً صرف الوجود به راه افتادن در زمین، موجب قصر صلاة نیست. این روایات گرچه کارکرد تقییدی دارند و حکم سفر را به مسافت مشخصی مقید می‌کنند؛ اما در شبهه مفهومی یا مصداقیه این روایات، نمی‌توان به اطلاق آیه تمسک نمود؛ چراکه توضیح مراد جدی از عنوان ضرب، به همین روایات، موکول شده است. دسته دوم، روایاتی که بدون تصرف در موضوع و تفسیر آن، مقید حکم هستند. به عنوان مثال، روایاتی که می‌فرمایند شش یا هفت گروه هستند که حکم قصر در صلاة، شامل آنها نمی‌شود. حکم کثیرالسفر یا سفر معصیت از این روایات، استفاده می‌شود. با عنایت به آنچه گذشت، به نظر می‌رسد در شبهات مصداقیه و مفهومی این روایات، اطلاق آیه شریفه، حجت است.^۱

آنچه گذشت، در خصوص شبهات دائر بین اقل و اکثر بود. اما در شبهات بین متباینین، تفصیلی لازم است. مثلاً اگر به اکرام عالمان به نحو مطلق یا عام، امر شود و سپس زید با دلیل منفصلی، از این حکم استثناء شود، اما مردد باشد میان زید بن عمرو و زید بن خالد، تکلیف چیست؟ با توجه به آنچه گذشت، به نظر می‌رسد در این صورت، فرق است که آیا خطاب عام و مطلق، الزامی باشد یا ترخیصی؟ اگر خطاب عام، الزامی باشد (مانند مثالی که گذشت)، وظیفه مکلف این است که در مورد هر دو زید به خطاب عام و مطلق، عمل کند؛ چراکه در هیچ کدام حجتی برای خروج از مقتضای قاعده اولیه ندارد. اما اگر خطاب عام و مطلق، ترخیصی باشد؛ ماجرا متفاوت خواهد بود. مثلاً مولی بگوید «لا یجب اکرام عالم» اما در خطاب منفصلی بگوید «اکرام زید العالم واجب» و زید عالم، مردد میان دو نفر باشد؛ در این صورت، علم اجمالی به وجوب اکرام یکی از دو زید، منجزیت دارد و در هیچ کدام از دو زید نمی‌توان به خطاب ترخیصی، تمسک نمود.

^۱ - البته کیفیت دلالت این آیه بر وجوب قصر با توجه به تعبیر «لیس علیکم جناح» یا شمول حکم نسبت به فرض عدم خوف، مباحثی دارد که مجال خود را می‌طلبد.

تفاوت پنجم: عدم مانعیت احتمال ارتکاز یا قرائن متصله دیگر

با تبیینی که برای اطلاق و عموم اقتضائی گذشت، احتمال وجود قرائنی مانند ارتکاز ظرف صدور یا انصراف لفظی آن عصر، مانع انعقاد ظهور در اطلاق و عموم نیست. مثلاً اگر گوینده بگوید اصل اولی در بیع، حلیت و اصل اولی در ربا، حرمت آن است؛ احتمال ارتکازات خاص برای مخاطبین عصر نزول، مانع حجیت این اصل اولی برای کسانی که فاقد آن ارتکاز هستند، نخواهد بود. البته روشن است که احکام عقل و ارتکازات قطعی در ظهور تصدیقی دلیل، مؤثر هستند. مثلاً در اضطرار به معنی مرگ یا حتی قطع عضو، به نظر می‌رسد یک ارتکاز قطعی بر تقید تکالیف به عدم اضطرار، وجود دارد. لذا، حتی اگر خوف مرگ یا قطع عضو باشد که در حقیقت، شبهه مصداقیه مخصص است؛ نمی‌توان به اطلاق و عموم تکلیف، تمسک نمود. اما نسبت به حرج یا اضطرار در حد بیماری غیر مهلک مانند سرماخوردگی متعارف، به نظر می‌رسد در نوع مکلفین، ارتکاز روشن و قطعی بر تقید تکالیف به عدم حرج یا چنین اضطراری وجود نداشته است و دلیل تقید تکالیف، ادله منفصله نفی حرج و رفع اضطرار است. لذا، صرف خوف حرج یا بیماری، نمی‌تواند مانع اطلاق و عموم تکلیف باشد، مگر آنکه دلیل یا نکته استظهاری دیگری بر کفایت خوف، وجود داشته باشد؛ نظیر روایاتی که دلالت بر عدم وجوب صوم در حال خوف ضرر دارند.

تفاوت ششم: امکان تمسک در مسائل مستحدثه

با توجه به آنچه گذشت، اگر احراز شود که خطاب عام یا مطلق در مقام بیان اطلاق اقتضائی است، طبعاً در مسائل مستحدثه نیز قابل تمسک خواهد بود.

راه تشخیص اطلاق و عموم اقتضائی و فعلی

پرسش مهمی که باقی می‌ماند آن است که چگونه باید عموم و اطلاق اقتضائی را تشخیص داد؟

این پرسش در حقیقت، مستبطن دو سؤال است.



۱- در مواردی که اطلاق و عموم فعلی، قابل اثبات نیست، چگونه می‌توان قصد متکلم برای بیان اطلاق و عموم اقتضائی را اثبات نمود؟ در این سؤال، اصل دلالت بر اطلاق و عموم، محل تردید است.

۲- با توجه به تفاوت آثار اطلاق و عموم فعلی و اقتضائی، چنانچه اصل عموم یا اطلاق، روشن باشد؛ چگونه می‌توان این نکته را احراز نمود که آیا از قبیل خطاب اقتضائی است یا فعلی؟

در پاسخ پرسش اول، آنچه در بسیاری از موارد می‌تواند راهگشا باشد، این است که اگر هیچ‌کدام از دو نحوه اطلاق، اراده نشده باشد؛ آن قضیه در حکم قضیه مهمله و جزئیه خواهد بود و این امر در بسیاری از گزاره‌ها به خصوص گزاره‌های شرعی، شبیه لغو و خلاف ظاهر است. مثلاً نمی‌توان ملتزم شد که مفاد «احل الله البیع» یا «حرم الربا» این است که برخی از بیع‌ها حلال و بعضی از رباها حرام هستند؛ چراکه عکس آن هم صادق است و بیان چنین خطابی، لغو و غیرحکیمانه است. طبعاً چنانچه اصل اطلاق یا عموم، محرز باشد، ولی از جهت اقتضائی یا فعلی بودن، مجمل باشد؛ باید به قدر متیقن آثار این دو نحوه از دلالت، اکتفاء شود. مثلاً تمسک به اطلاق چنین خطابی در مسائل مستحدثه، به دلیل اشکال پیش‌گفته، صحیح نیست. همچنین، در فرض احتمال قرینه متصل مانند ارتکاز و انصراف (که راهی برای نفی آن نیست)، ظهور اطلاقی منعقد نمی‌گردد.

در پاسخ پرسش دوم نیز باید گفت، اگر مقید و مخصص منفصلی وارد شود که منافی صدق گزاره عام یا مطلق باشد؛ قرینه خواهد بود بر اینکه مراد از خطاب مطلق و عام، بیان اقتضاء بوده است. اما پیشتر گذشت که مثلاً در اطلاق بدلی مانند «اقیموا الصلاة» یا «اعتق رقبة»، ممکن است خطاب مطلق صرفاً در مقام اصل تشریع باشد. لذا، ورود مقید منفصل که اجزاء و شرایطی را برای صلاة یا رقبة بیان کند، منافی صدق گزاره مطلق نیست. در این قبیل موارد، ورود یک مقید منفصل برای سقوط اطلاق از حجیت، کافی است؛ زیرا از یک‌سو، کاشف از این است که متکلم در مقام بیان جزئیات نبوده و از سوی دیگر،

دلالت بر خطاب اقتضائی و ضرب قانونی که مرجع حالات شک باشد هم ندارد. با توجه به این مطلب، نکته آنچه پیش تر از شیخ انصاری نقل شد، روشن می شود. ایشان در خصوص ادعای فاضل نراقی مبنی بر عدم امکان تمسک به آیات قرآن در فقه، تفصیلی میان ابواب عبادات و معاملات را بیان کرد؛ اما برای این تفصیل، وجهی غیر از رویه فقها بیان نفرمود (انصاری، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۱۵۵-۱۵۶). با عنایت به آنچه گذشت، می توان نکته این تفصیل را با بدلی بودن غالب اطلاقات عبادات مانند «اقیموا الصلاة و آتوا الزکاة» (بقره، ۴۳)، «کتب علیکم الصیام» (بقره، ۱۸۳) و «لله علی الناس حج البيت» (آل عمران، ۹۷) و شمولی بودن اکثر اطلاقات معاملات مانند «احل الله البيع» (بقره، ۲۷۵) و «اوفوا بالعقود» (مائده، ۱) تفسیر کرد.

نتیجه گیری

در مجموع با عنایت به آنچه گذشت، روشن شد که تحلیل مشهور از کیفیت دلالت اطلاقات و عمومات با اشکالات عدیده (جمعاً هشت اشکال) مواجه است که البته برخی از آنها مختص دلالت اطلاق است. این اشکالات، به اختصار عبارتند از:

۱- رویه خاص شارع در اعتماد گسترده به قرائن منفصله؛

۲- تخریب ظهور با ورود قرینه منفصله؛

۳- حیثی بودن اطلاق و تقیید؛

۴- احتمال وجود قرائن منفصله؛

۵- کشف قرائن منفصله از کذب خطاب عام و مطلق؛

۶- عدم حجیت در شبهات مفهومیه مقید و مخصص منفصل؛

۷- عدم امکان تمسک به اطلاقات در مسائل مستحدثه؛

۸- عدم دلیل بر حجیت اطلاقات و عمومات.

با توجه به این اشکالات، تجدید نظر در تحلیل دلالت اطلاقات و عمومات، ضروری به نظر رسید.





در نظریه مختار گذشت که اطلاقات و عمومات بر دو قسم هستند. قسم اول، مبین حکم فعلی و واقعی و کاشف از مراد جدی متکلم هستند که تحلیل مشهور در خصوص این قسم، صحیح است. قسم دوم، خطابات هستند که در مقام تأسیس اصل و ضرب قانون اولی نسبت به مقتضای یک عنوان است؛ تا در حالات شک، مرجع مکلفین باشد. برای قسم دوم، اصطلاح اطلاق و عموم اقتضائی در مقابل اطلاق و عموم فعلی، پیشنهاد شد.

سپس، شش تفاوت این دو قسم بیان شد که عبارت بودند از:

۱- عدم نیاز به احراز مقام بیان خصوصیات حکم؛

۲- عدم کشف از واقع و مراد جدی؛

۳- عدم تعارض بدوی با خطاب مقید و خاص؛

۴- حجیت در شبهات مصداقیه و مفهومیه خاص؛

۵- عدم مانعیت احتمال ارتکاز یا قرائن متصله؛

۶- حجیت در مسائل مستحدثه.

سپس، به نکاتی برای تشخیص این دو قسم از یکدیگر اشاره شد و مهم‌ترین معیار تشخیص اطلاق و عموم اقتضائی، ورود مقید و مخصص منفصل است؛ به نحوی که منافی صدق گزاره مطلق یا عام باشد، نه از قبیل بیان اجزاء و شرایط خطاب بدلی.

منابع

قرآن کریم.

۱. اصفهانی، محمد حسین، (۱۴۲۹ق)، نه‌ایة الدراية، چاپ دوم، بیروت؛
۲. انصاری، مرتضی (۱۴۲۸ق). فرائد الاصول. قم: مجمع الفکر الاسلامی، ج ۱، چاپ نهم.
۳. حکیم، سید محسن (۱۴۰۸ق). حقایق الاصول. قم: بصیرتی، ج ۱، چاپ پنجم.
۴. خراسانی، محمدکاظم (۱۴۰۹ق). کفایة الاصول. قم: موسسه آل البيت.
۵. خونی، ابوالقاسم (۱۴۳۰ق). اجود التقريرات. قم: صاحب الامر، ج ۲، چاپ دوم.

۶. شهیدی پور، محمد تقی (بی تا). ابحاث اصولیه. بی نا، ج ۴.
۷. صدر، سید محمدباقر (۱۴۱۸ق). دروس فی علم الاصول. قم: انتشارات اسلامی، ج ۲، چاپ پنجم.
۸. عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعة. قم: موسسه آل البيت، ج ۱۷، ۱۵.
۹. علیدوست، ابوالقاسم، (۱۳۹۵). مقاله ظهور اطلاقی آیات و روایات کلیات مبین شریعت، با تطبیق بر آیه نهی از مؤاکله باطل، مجله حقوق اسلامی، شماره ۴۹.
۱۰. کلانتری، ابوالقاسم (۱۳۸۳). مطارح الانظار. قم: مجمع الفکر الاسلامی، ج ۲، چاپ دوم.
۱۱. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). الکافی. تهران: دارالکتب الاسلامیه، ج ۵، چاپ چهارم.
۱۲. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق). بحار الانوار. بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج ۲، چاپ دوم.
۱۳. خمینی، سید روح الله (۱۴۱۵ق). مناهج الوصول. قم: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۲.
۱۴. نراقی، احمد (بی تا). مناهج الاحکام. طهران: بی نا.
۱۵. نوری، حسین (۱۴۰۸ق). مستدرک الوسائل. بیروت: موسسه آل البيت، ج ۱۴.
۱۶. واعظ حسینی بهسودی، محمد سرور (۱۴۲۲ق)، مصباح الاصول، چاپ اول، قم، موسسه احیاء آثار الامام الخوئی؛
۱۷. هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۱۷ق). بحوث فی علم الاصول. قم: موسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، ج ۳، چاپ سوم.

